

شخصیتهای " مگیلت استر " در گیلگولهای قبلی و در دوران ما !

مقدمه : بر اساس علم قبایلا

نشامای انسان به دفعات مختلفی به این دنیا باز می گردد. بازگشت نشاما به زبان عبری " گیلگول " خوانده می شود. دلایل بازگشت نشاما، انواع مختلف آن و دیگر جزئیات این علم مفصلاً در کتاب " شعر هگیلگولیم " نوشته " هاراو آری زال " (یکی از بزرگترین مقوبالیم در طول تاریخ) تشریح شده است. برگزیده ای از این کتاب در مورد پوریم و شخصیتهای نامبرده در مگیلت استر را با یکدیگر مرور می کنیم : یعقوو و عساو : مردخای گیلگول یعقوو و هامان گیلگول عساو بود. و به خاطر اینکه یعقوو عساو را " سرور " خود خطاب کرد و به او به عنوان احترام سجده نمود (و بر طبق توضیح دیگری به " شخینا " سجده کرد ولی اینطور به نظر می رسد که به عساو سجده می کند)، اینک حافظر نبود که به هامان سجده کند و همچنین او را به " غلامی " خودش خریداری کرد !

مشه ربنو و دختر پرعو : مردخای جرقه ای از نشامای مشه ربنو بود و هامان آن شخص

مصری بود که او را کشت. و استر " بت یا " دختر پرعو بود که مشه را از آب بیرون کشید و در دربار پرعو بزرگ کرد. برای همین در این گیلگول مردخای استر را به عنوان دختر خود بزرگ نمود !

مار : دلیل آنکه استر توانست با برپائی آن ضیافت منجر به مرگ هامان شود این است که هامان جرقه ای از ناپاکی ماری بود که در " گن عدن " حوا را فریفت و باعث مرگ او شد. در میدراش آمده است که مار حوا را به سوی آن درخت هل داد و به او گفت همانطوری که با تماس با درخت نمردی اگر از میوه آن هم بخوری نخواهی مرد. به همین صورت در جشنی که استر به پا کرده بود، " مآخ میخانل " حضور یافت و هامان را به سوی استر هل داد و این امر منجر به عصبانی شدن اخشورش و در نتیجه صدور حکم مرگ هامان شد.

گاو شومر شبیات ! : در میدراش چنین آمده است : شخصی مزرعه دار گاوی داشت که با آن مزرعه اش را شخم می زد. چندی گذشت و فقر به او روی آورد. به ناچار گاوش را به شخصی غیر یهودی فروخت. این گاو شش روز برای او کار کرد. اما وقتی که شبیات فرا رسید دست از کار کشیدن کشید. صاحب گاو شروع به زدن گاو کرد ولی این کار بی فایده بود. گاو از

جای خود تکان نمی خورد. پیش صاحب اول گاو آمد و ماجرا را با او در میان گذاشت. یهودی متوجه امر شد که گاوش از روی عادت دیرینه در شبیات کار نمی کند. نزدیک شده و در گوش او چنین گفت : تا حالا که در اختیار من بودی شش روز شخم می زدی و روز شبیات استراحت می کردی ولی اکنون صاحب تو شخص دیگری است که موظف به نگه داشتن شبیات نمی باشد. بلند شو و کارت را انجام بده ! گاو با شنیدن این حرف تکانی خورد و شروع به کار کردن کرد. شخص غیر یهودی که بسیار تعجب زده شده بود از او درخواست کرد که راز این ماجرا را برای او فاش کند. یهودی به او توضیح داد که هیچ شعبده و جادویی در کار نبود. بلکه بر طبق قانون تورا کار کردن در روزشبیات ممنوع است و بنابراین این گاو هم طبق رسم خود در روز شبیات از شخم زدن خودداری کرد. آن شخص غیر یهودی که بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بود کلاه خود را قاضی کرد و چنین اندیشید : چطور این گاو که از عقل و هوش سهمی نبرده است آفریدگار خود را می شناسد و فرمان او را اجرا می کند من که صاحب عقل و شعور هستم صد البته که باید به او روی آورم و اوامرش را انجام دهم. تصمیم خود را گرفت و یهودی شد.

چنین آمده است که در زمان ماجرای